

احساس ترس و وحشت کند تکامل افکار و اخلاق میبایستی که نسبت
باین خدایان نظر منفی تولید نماید همانطوریکه بعقیده یکنفر بودائی
کسیکه بمنزات قدسیت نائل گردد مقام وی از خدایان مجمع الارباب
هند بالاتر است همینطور هم در اوستا کلمه *daéva* (دیو بفارسی
جدید) که همان *devah* سانسکریت و بمعنی خدایان است فقط
در معنی ارواح خبیثه استعمال میشود در بین خدایان روشن هرگز
خالق زمین و آسمان فقط یکی از هفت «مقدسین بيمرك» (هفت
امشاسپند *amesha spenta*) است هرچند در قدیمترین سرودها
امشاسپندان بیشتر مظهر بعضی صفات الهی هستند تا خدایان مستقل
از جمله اینها یکی آمده است که مطابق *Ita* بزبان سانسکریت و مظهر
آن نظم و انتظام دنیوی میباشد که استحکام و توسعه آن مقصود مبارزه
بین نیکی و بدی است علاوه بر آن مذهب زردشت ستایش بعضی
خدایان ایران قدیم را مثل میترا (مهر) خدای آفتاب و تشری
خدای باران که با عفریت خشکسالی جنگ میکند از بین نبرد
راجع باینکه آیا آریین ها کی و از کجا به باختر آمده و شهر
باختر را (که بعدها بلخ شد) بنا کردند ما را آگاهی نیست علت
انتخاب این محل همان حاصلخیزی فوق العاده واحه ایست که در
مخرج رود باکتروس (بلخ آب امروز) در جائیکه از کوهها خارج
میشود تشکیل شده و از این حیث بر سایر واحه های سرزمین مزبور
برتری داشت باختر و همینطور بعدها بلخ که شهر عمده این صفحه
واقع شده بودند مرکز تجارت با هندوستان بودند هرچند بعضی
از قلععات آباد بوسیله طرق مناسبتر و سهلتری با حوضه رود هند

متصل بودند بطوریکه بعد ها ملاحظه خواهیم کرد ارتباط بلخ با هندوستان غالباً از جلگه خلم بود و نه از جلگه بلخ آب. رود هائی که از دامنه های شمالی هندوکش جاری میشوند همه آنها متوجه آمودریا ولی فقط عنده معدودی از آنها به آمودریا میرسند بلخ آب هم که در زمان جغرافیا نویسان عرب در ریک ها ناپدید میشد به آمودریا نمیرسد ولی اگر بقول نویسندگان کلاسیک اعتماد کنیم در آن زمان رود بلخ آب (باکتروس) برود آمودریا میریخت و حتی برای حمل و نقل مالالتجاره هند مورد استفاده بود ولی این خبر مثل سائر اخباریکه نویسندگان کلاسیک در باب رود های محلی دارند سخت مشکوک است بنا بگفته آمیان مارسلین^۱ حتی کشتی ها میتوانستند از هرات تا بحر خزر بیایند مشکل میتوان قبول کرد که در ظرف هزار سال که بین جغرافیا نویسان یونان و عرب فاصله بود وضع آنها در ایران باین درجه کلی تغییر یافته باشد در صورتیکه در عرض هزار سال بعد یعنی از زمان جغرافیون عرب تا با امروز در این قسمت تغییرات بس ناچیز و غیر مهمی روی داده است اقوی احتمال بر این است که مالالتجاره را همیشه با کاروان به باختر حمل میکردند و نه از راههای آبی. موقعیت بلخ که در مرکز دنیای ایران شرقی قرار گرفته بود میتواندست که یکی از موجبات ترقی اهمیت سیاسی و تجارتی بلخ واقع گردد یعقوبی جغرافیا نویس قرن نهم (۲۸۷-۲۸۸) که هر چند این قسمت از نگارشاتش کاملاً مبتنی بر اساس نیست مینویسد که بلخ به يك فاصله و مسافت از فرغانه و ری و سجستان و کابل

و قندهار و کشمیر و خوارزم و مولتان واقع شده بود مابین و تعریف
مفصل شهر باختر را در دست نداریم همینقدر میدانیم که شهر
در جلگه که رودخانه از جبال جاری میشود بفاصله سه روز راه
تا جنوب آمو دریا واقع و ارك شهر در محل بلندی قرار گرفته بود
(توه‌اشك)^۱

جغرافیایان و یسان عرب اطلاعات مفصلتری میدهند و بنا بقول آنها
مسافت بین بلخ و ساحل آمو دریا را دو روزه طی میکردند این
مسافت را دوازده فرسخ معین کرده اند فرسخ از قدیم الایام در ایران
معمول بوده لیکن اندازه آن دقیقاً معین نبود مقایسه فاصله هائیکه
جغرافیایان و یسان عرب ذکر کرده اند با فواصل امروزه و ادار میکند همچو
حدس بزنیم که در دوره آنها فرسخ تقریباً برابر شش و دست بوده
شهر در وسط جلگه و بفاصله چهار فرسخ در نزدیکترین جبال
واقع شده بود از قلعه قهندان این شهر در آن دوره هیچ ذکری
نمیشود تمام واحه بلخ مثل حوالی سایر شهرهای بزرگ مانند سمرقند
و بخارا برای محافظت از تاخت و تاز کوچ نشینان به باروی طویلی
محاط بود طول این بارو را در تمام موارد و من جمله در تعریف شهر
بلخ دوازده فرسخ معین کرده اند (بعقوبی ۲۸۸) در دوره استیلای
عرب باروی مذکور نبود و خود شهر مثل شهرهای بزرگ به شهر
و یا مدینه (که بفارسی شهرستان میگفتند) و به دجله خارج شهر
ربض منقسم میشد در تألیفات جغرافیایان و یسان عرب اصطلاح فارسی
(ببرون) دیده نمیشود^۲ در تمام شهرهای بزرگ قسمت داخلی شهر

W. Tomaschek, Bahra. (۱)

B. Бартольд, Туркестан в эпоху монгольского нашествия, 80. (۲)

و یا شهرستان در میان باروی مخصوصی قرار گرفته بود
محوطه بین این بارو و باروی خارجی شهر را ربض می‌گفتند
ظاهراً در اوائل معنی کلمه ربض همین باروی خارجی بود و غالباً
در این معنی استعمال میشود مدارك قلیلی که راجع به تاریخ بعضی
شهرها در دست ماست و مخصوصاً اطلاعات نسبتاً مفصلتر ترشخی
نویسنده قرن دهم راجع به نقشه بخارا می‌رسانند که شهرستان قدیمترین
قسمت شهر بوده که در دوره سیادت انحصاری اشراف ملاک بنا شده
بود و ربض محل سکونت تجار و صنعتگران و مرکز بازارها بوده
هر اندازه که طبقه اشراف ملاک رو با انحطاط رفته و طبقه تجار
و صنعتگران ترقی میکرد همان درجه هم زندگانی از شهرستان به ربض
منتقل میشد

جغرافیایانویسان عرب با آن تفصیل و دقتی که بخارا و سمرقند
را توصیف کرده اند بلخ را تعریف نمیکنند خود امتداد شهر بحساب
فرسخ و همچنین تعداد دروازه‌ها باختلاف معین شده یعقوبی دروازه‌های
ربض را چهار و جغرافیایانویسان قرن دهم هفت ذکر کرده اند شباهت
بلخ به سایر شهرهای بزرگ و ادار میکند همچو حدس بزیم که برخلاف
قول یعقوبی چهار دروازه باید مربوط به شهرستان باشد و نه ربض
جغرافیایانویسان اسامی دروازه‌های شهر را تمام برده و من جمله
باب هندوان و باب یهودان را ذکر می‌کنند این اسامی حاکی
از وجود محله‌هایی است که تجار هندی و یهودی سکونت داشتند
حتی امروزه هم که اهمیت تجارتی بلخ بکلی از بین رفته معهداً در
شهر عده زیادی سکنه یهودی سکونت دارد که در محله مخصوصی

زندگی میکنند و همچنین عده کسبه هندی اقامت دارند^۱ خانهای بلخ مثل خانه های تمام بلاد ایران و آسیای وسطی از گل ساخته شده بود بنا بقول جغرافیانویسان عرب قسمت عمدت بازارها در شهرستان و اطراف مسجد جامع بود که در مرکز شهرستان قرار گرفته بود از طرف دیگر در قرن دهم یکنفر جغرافیانویس گمنام ایرانی که نسخه تالیفش را در بخارا کشف کرده اند و اطلاعات مفصلی راجع باسیای وسطی میدهد مینویسد که بسیاری از بازارها در ربض بود

از جمله عمارات شهر غیر از مسجد جامع عمارت نوبهار را ذکر میکنند که از ابنیه قبل از اسلام بود

در قرن دهم عمارت نوبهار خراب شده بود جغرافیانویس ایرانی این عمارت را از ابنیه سلاطین قدیم ایران میشمارد ولی تشخیص جغرافیانویسان عرب صحیحتر است و اینها بر آنند که نوبهار معبد پیروان مذهبی بود که سلاطین چین و شاه کابل پیرو آن بودند یعنی معبد بودائیها بود (نوبهار *nava vihara*) ابن الفقیه (۳۲۲-۳۲۴) راجع باین معبد شرح مفصلتری مینویسد که از قرار معلوم تا یکدرجه بافسانه شبیه تر است مطابق تعریف ابن الفقیه این بنا مرکب بود از گنبد بزرگی که ۱۰۰ عرش طول شعاع آن بود و ایوانهای مدوری در اطراف داشت در گرداگرد عمارت ۳۶۰ حجره برای خدمه معبد ساخته بودند که هر یک از آنها فقط سالی یک روز بعبادت میپرداختند معبد در قرن هفتم پا برجا بود و سوآن - تسان زوار بودائی وصف آن را شرح داده است سیاح مزبور در یادداشتهای خود (ج ۱ ص ۳۰)

معد را در جنوب شرقی شهر نشان داده ولی در ترجمه حال همین
ساح (۶۲) در جنوب غربی آن مذکور شده است خرافا نویسندگان
عرب همنتقدر منوینند که معد در رخص واقع بود و رود بلخ آب
از جنب دروازه بوبهار میگذشت و فوفا محتمل است که وارد شهر
مشد گفته های محمود ابن اسر ولی مورخ بخارائی در قرن هفدهم
این حدس را تائید میکنند^۱ بنا به قول محمود دروازه بوبهار در سمت
جنوبی شهر واقع بود و در زمان وی بدروازه حواجه سلطان احمد
موسوم بود از يك سرح چینی معلوم میشود که در این معد چند تن
از مقدس بودائی مدفون بودند در شمال معد مدفنی برای حفظ
استخوانها ساخته بودند که در قسمت فوق ارتفاع آن بود و در جنوب
آن معد دیگری بود که خیلی قدیمی میدانستند کلتا در زمان سوآن نسان
در بلخ تا یکصد در بودائی و قریب سه هزار راهب وجود داشت
بنا بر این شهری که در آنجا برای اولین دفعه قائل بدهب
در رشت شدند یکی از کابوهای عمده مدهب بودائی واقع گردید
علت این واقعه قصانای تاریخی بود که بعد از انهراس سلطنت هخامنشی
بدرست اسکندر معدوبی ناحس را از بنه ایران جدا نموده و ارتباط
بردیکی بس باخس و هند برقرار ساخته بودند

مملکت یونان - ناحس در غرب تا هر برود بسط یافته بود
که تا با مرور در امداد معنائی سرحد بین ایران و افغانستان
و در حران سفای خود سرحد بین ایران و روسه میباشد سلاطین
یونان - ناحس در سمت جنوب سرفی مسجد ماوراء هندکش را

که در آن زمان در جزو هندوستان بود مطیع خود ساخته بودند ولایتی را که در حدود جریان علیسای هیرمند واقع شده و امروزه شهر عمده آن قندهار است و نزد نویسندگان کلاسیک به آراخزیا (در اوستا Harak-hushti) معروف بوده گاهی در جزو هندوستان محسوب میکردند ايسدور خارا کسی^۱ در تعریف ولایات پارسی مملکت آراخزیا را « هندوستان سفید » نامیده

دوره سنها قدرت سلطنت یونان - باختر ربع اول قرن دوم قبل از میلاد بود یوفیدم و پسرش دیمتری تمام ولایات هند را تا دریا تحت اطاعت خود در آورده و در سمت شمال شرق تمام ولایات کوهستانی را تا مانتسرها یعنی چینی و فونتها که کوتشمید^۲ آنها را یکی از اقوام تبت میدانند بتصرف در آورده بودند توماشک^۳ ظاهراً از روی دلائل بیشتری آنها را هون میدانند که در تواریخ چینی هم هون - نو نوشته شده است کوتشمید (۴۴) تصور میکند که مقصود از این اسفار و جنگها ایجاد روابط تجارتي منظم با چین بوده ولی مشکل این حدس مبتنی بر اساسی باشد زیرا چینیها تا عهد سفارت پجران تزیان هیچگونه اطلاعاتی راجع به « ملک غرب » نداشتند برای فضاوت در اهمیت تمدن مملکت یونان - باختر لازم است که در علم آثار قدیمه زیر خاکی و علم السنه تحقیقات اساسی بعمل آید و در صورت نیل بدین مقصود میتوان تشخیص داد که در السنه شرقی کدام اصطلاحات مدنی را از زبان یونانی اتخاذ کردهاند که از نفوذ یونان حکایت میکند شدیدتر از همه مدیابستی که نفوذ

(۱) Isidori Characeni.

(۲) Gutschmid, 45.

(۳) W. Tomaschek, Persien, 205.

صنایع یونانی ظاهر شود و در واقع هم سرهای یونانی زینت بخش قبرهای گلی هستند که پیروان زردشت استخوانهای اموات خود را بعد از جدا شدن استخوان از گوشت در آن می‌نهادند مجسمه‌هایی که از گل پخته غالباً در حوالی سمرقند می‌باشند با همان صراحت حاکی از نفوذ صنعت یونانی میباشد علمائیکه صنایع هند و مخصوصاً در مجسمه‌سازی تحقیقات کرده اند آثار نفوذ یونان را خاطر نشان میکنند پروفیسور هیرت^۱ چین شناس معروف در قدیمترین آثار صنایع چین که منسوب بدو قرن قبل از میلاد است علائم و آثار نفوذ صنایع باختری را مشاهده میکند ولی شاون^۲ چینی شناس دیگر این ارتباط را رد میکند اما راجع بدلائل ومدارک مربوطه بزبانشناسی یعنی عقیده که برطبق آن کلمه چینی پو - تاو بمعنی انگور همان کلمه یونانی بوتروس است (هیرت) در اینصورت شرابسازی را یونانیها به آسیای وسطی آورده و در آنجا چینیها با این صنعت آشنا شده اند از طرف دیگر میبایستی که یونانیها هم در تحت تأثیر و نفوذ تمدن شرقی و مخصوصاً مذاهب شرقی واقع شده باشند علی‌الخصوص مذهب بودائی که تبلیغ آن از قرن سوم قبل از میلاد یعنی از زمان سلطان اسوکی شروع میشود در نیمه اول قرن دوم ما تصویر بقعه بودائیرا در سکه اکافوکل پادشاه یونانی اراخزبا مشاهده میکنیم و در اواخر قرن دوم مناندر که قسمت معتنانه هند را در تصرف داشت بودائی بود و بعد از فوتش ویرا یکی از مقدسین بودائی نامیدند (کوشمیه ۱۰۵) بعد از سال ۱۷۵ قبل از میلاد که دولت یونان - باختر بواسطه

اغتشاشات داخلی متفرض گردید میبایستی که این واقعه موجب هجوم خانه بدوشهای آسیای وسطی واقع بشود که یحتمل با ایرانیان ساکن قرابت نژادی داشتند

در سال ۲۰۶ یوفیدم در محاربه با انیتوخوس کبیر شاهی تهدید کرده بود که عشایر صحرا نشین را به مملکت دعوت خواهد کرد و در نتیجه همین تهدید بود که انیتوخوس حاضر بعقد صلح گردید دیمتری پسر یوفیدم تحت فشار یوگرatید از ملك باختر رانده شد و فقط هندوستان یعنی مملکت ماوراء هندوکش را مالك بود یوگرatید مجبور بود که با اخلاف یوفیدم در هندوستان و پادشاهان یونانی حوضه رود هیرمند و علاوه بر آن بطوریکه یوستین^۱ مینویسد با ملل آریا و سغدیانا محاربه کند بهمین جهت یارتها که در آن دوره در تحت سلطنت مهرداد اول قوت گرفته بودند موفق گردیدند که ایالت آسیونا و توریوی یا را از تصرف باخترها خارج کنند بنا بقول کوتشمید (۴۹) قطعات مذکوره در جزو آریا بودند روایت دیگری هست که مهرداد ملك خود را تا هندوستان بسط داد ولی بطوریکه کوتشمید ثابت میکند یارتها بهندوستان هجوم نکرده بودند بلکه این تهاجم از طرف سگها که در نوارینخ چین باسم ملت سه مسطور است و در آنزمان از هفت آب رانده شده بودند بعمل آمده است بطوریکه معلوم شد این حرکت مربوط یکی از مهاجرت های مهمی در تاریخ آسیای وسط بوده تقریباً مقارن همین هجوم سگها مملکت سغدیانا هم بتصرف یواچژی ها در آمد و بنا بقول کوتشمید علت اظهارات یوستی

که سغدیه‌ها را در جزو دشمنان یوگرائید قرار داده همین فقره میباشد یواچژیها از مملکت سغدیان جلوتر رفته و ملک باختر را تصرف کردند سترابون^۱ بجای یواچژیها اقوام آسی‌ها و یاسیانها و تخارها و ساکارا اوکها را فاتح باختر مینامد و تروک پمپی (که یوستین از آن استفاده کرده) سارا اوکها و آسیانها ذکر کرده است یکی از فصول کتاب تروک پمپی که مفقود گردیده عنوان ذیل را داشته : چگونه آسیانها نزد تخارها پادشاه شدند

بطولومی در ردیف تخارها (بفتح تا) و یا تخارها (بضم تا) از قوم یات در سیر دریا سخن میراند کوشمید (۷۱) چنین نتیجه میگیرد که فاتح باختر تخارها بودند « آسیانها و آسی‌ها و یاتها و یواچژیها » کلماتی هستند که خواسته اند کم و بیش اردوی عمده تخارها را که شاید تلفظ آن سخت و مشکل بوده ادا کنند « کوشمید علت بروز اختلاف قولها بین چینیها که فقط از یکدولت فاتحین باختر اسم میبرند و نویسندگان کلاسیک که اسم سارا اوکها و یا ساکارا اوکها را هم ذکر میکنند بدین نحو بیان میکنند که ساکارا اوکها صفحه مرگیانارا که سابقاً قسمتی از مملکت باختر بود مسخر ساخته بودند و بعدها این صفحه را پارتها از آنان گرفتند فرهاد دوم جانشین مهرداد اول ساکارا اوکها را مغلوب ساخت ولی در اواخر سلطنت فرهاد همین سکیثها (سکها) شکستی به پارتها دادند خود فرهاد در جنگ کشته شد سکیثها ملک پارتها را غارت کرده و بعد مملکتی را که بنام آنان با اسم سکاستن و یا سجستان و سیستان کنونی نامیده شد منصرف

گردیدند بخاطر آنکه از تخارها مانده اسم صفحه تخارستان است که در دوره جغرافیایانویسان عرب بدو معنی استعمال میشده در آنزمان مراد از کلمه تخارستان در معنای محدود این کلمه مملکتی را در نظر داشتند که در جنوب آمور دریا و سمت شرقی بلخ واقع و شهر عمده آن طالقان (طالقان کنونی) بود که در شرق تا بدخشان و در جنوب تا هندوکش بسط داشت ولی تخارستان در معنای وسیعتر این کلمه در مورد مملکتی استعمال میشد که در دوکنار آمور دریا تا نزدیکترین جبال واقع بود و غالباً صفحه واقعه در شرق بلخ را هم باین اسم مینامیدند هرچند که ابن خردادبه جغرافیانویس قرن نهم در یک جا (۲۶) صفحات واقعه در ساحل جنوبی آمور دریا و پائین بلخ را الی حوضه رود مرغاب و شهر زم که امروز به کرکی موسوم است در جزو تخارستان ذکر میکند ظاهراً تخارها در مملکت واقعه در غرب بلخ نفوذ کمی داشتند ما دیدیم که در قرن دوم پارتها قسمت غربی باختریان را متصرف گردیدند بعدها در جنوب حوضه رود هیرمند دولت جداگانه از پارتها تشکیل گردید که قلمرو آن تا معصب هند بسط مییافت از بین یواچتری ها و یا تخارها بعد از یکصد سال سکونت در باختر قومی با اسم قوشان ترقی کرده و بتدریج قسمت عمده هندوستان را مطیع خود ساخت سلاطین این طایفه خود را « ثابت در قانون » یعنی حامی آئین بودا مینامند فقط از قرن سوم بعد از میلاد تخارها را و یا بطوریکه منابع هندی مینامند سکها را از هندوستان بیرون میکنند و سلاطین آنها به بلخ مراجعت کرده و تحت نفوذ سیاسی و مدنی سلسله ساسانیان که در آن زمان تشکیل شده بود در میآیند نفوذ ساسانیان هم در القاب مثل لقب

شاهنشاه و هم در شکل سکه که از روی سکه ساسانیان تقلید شده بود محسوس و نمایان است (شیخ‌ت) ^۱ از قرن پنجم سلطنت و سیادت قومی با اسم هونهای سفید و یا یقاتله شروع میشود اینطایفه بعقیده اکثر علما شاخه از یواچژی ها و یا تخارها بودند پریسک نویسنده قرن پنجم این هونها را کیداریتا مینامد این کلمه بطوریکه کوتشمید (۱۷۰) بیان میکند از کلمه Kidara مشتق است و Kidara (که در زبان چینی تسزی دولو میخوانند) مؤسس سلسله جدیدی بود که در بلخ تشکیل سلطنت داده و صفحات واقعه در جنوب هندوکش را مسخر ساخته بود دولت یقاتله تا نیمه قرن ششم برقرار بود و در نیمه قرن ششم بدست ساسانیان که با خوانین ترک متحد شده بودند منقرض گردید اعراب یقاتله را با اسم هیطل (و هیاطله در جمع) میشناسند و در معجم البلدان یاقوت نیز تلفظ آن بهمین شکل ذکر شده است املائی این کلمه که بزبان یونانی هفتالیتهای و آبدلای و بشامی Abdel و بارمنی Heptal است طاهر ادلالت بدان دارند چنانکه توماشک ^۲ نیز ملتفت شده است که بجای کلمه هیطل و هیاطله (با یا) باید هیطل و هیاطله (با با) خواند و همین کلمه است که بشکل یقتل در آمده است (یقتل نام قریه بود در کوهستان تخارستان) و اکنون در بدخشان قریه را بدین اسم مینامند از قرار معلوم مسکن عمده یقاتله شمال آمو دریا و لا اقل محل واقعه در غرب بلخ بوده جغرافیا نویسندگان عرب مینویسند که آمو دریا فاصل بین سمت خراسان و هیطل بوده و حتی راجع به شجره دو برادر یکی بنام خراسان دیگری با اسم هیطل (یا هیطل) از اولاد سام افسانه نقل

میکنند (مقدسی ۲۶۱) دولت یفانله بدست ترکان منقرض گردید در قرن هفتم در زمان سیوان - تسان مملکت تخارستان (در معنای بسیط این کلمه) به ۲۷ ولایت کوچک منقسم بود که در تحت اطاعت ترکان بودند در دوره فتوحات اسلام در اوائل قرن هشتم اسم قوم هبطل ذکر میشود در این مملکت ظاهراً اقتدار ساسانیان چندان اهمیتی نداشت و تا زمان فتح عرب در بلخ و صفحات واقعه در دو طرف جریان علیای آمو دریا که در قید بستگی بلخ بودند مذهب بودائی سیادت و حاکمیت داشت فتح بلخ بدست اعراب بنا به بعضی اخبار در زمان خلافت عثمان و بنا به برخی روایات در دوره سلطنت معاویه واقع شد از قرار معلوم شهر مقاومت شدیدی کرده بود زیرا خراب کشته و مدتی از عرصه وجود خارج شده بود

شهر جدید اعراب موسوم به بروقان در دو فرسخی بلخ بنا شده بود معبد نوبهار خراب ولی مکان آن حتی در دوره قتیبه ابن مسلم در قرن هفتم برای بومیان محل مقدسی بود شاهزادگان تخارستانی که بر ضد قتیبه شورش کردند در همین مکان بعبادت پرداخته بودند (طبری ج ۲ ص ۱۲۰۵) در سال ۷۲۵ امیر اسد مجدداً بلخ را ترمیم نموده و اعراب را از بروقان بدانجا انتقال داد و از آن بیعد دیگر از بروقان ذکری نمیشود مرمت و تجدید عمارت شهر به خانواده معروف آل برمک که یکوقتی متولی نوبهار بودند واگذار شده بود چنانکه میدانیم برامکه در دوره خلفای عباسی مأمور تشکیلات و آبادی و عمران امپراطوری خلفا بودند در زمان خلفای عباسی و سلسله های اولی ایران : طاهریان و صفاریان

و سامانیان در بلخ و تخارستان (در معنی محدود این کلمه) سلسله بومی مخصوصی سلطنت داشت که ضرب سکه میکرد ولی مورخین نظر باینکه چندان اهمیتی نداشته اسمی از آن نمیبیرند سکه شناسان این سلسله را آل ابوداود مینامند و وجه تسمیه سلسله نام ابوداود محمد ابن احمد بوده که در اواخر قرن نهم در بلخ سلطنت میکرد و بلخ در ایتدوره مرکز و انبار مال التجاره برای تجارت با هندوستان بود از بلخ به هندوستان چند راه است دره رود خلم که مثل بلخ آب از هندوکش سرانبر شده و تا آمو دریا نمیرسد همیشه یش از راههای دیگر اهمیت داشته از بلخ تا خلم دو روز راه حساب میکردند در این زمان آخرین قریه که با آب بلخ آب مشروب می شود قریه گورمار است افسانه هست که گویا علی در همین مکان با مار جنگ کرده است از آنجا تا خلم که امتداد آن ۲۴ میل انگلیسی است بهیچوجه آب وجود ندارد فقط در این اواخر قریه کوچکی در نیمه راه با اسم نایب آباد بنا شده است که آب چشمه یکی از ارتفاعات مجاور را بدانجا آورده اند در نزدیکی محلی که خلم از کوهها خارج میشود امروز شهر مستحکم تاشقرغان واقع میباشد که در قرن هیجدهم احمد شاه مؤسس دولت کنونی افغانستان در چند ورستی (۲ - ۳ میل انگلیسی) جنوب خلم قدیم بنا کرده و بعد سکنه خلم را بشهر جدید انتقال داده اند خرابه های خلم قدیم بنا بشرح ایت چیزی جالب توجهی ندارد شهر تاشقرغان امروزه هم اهمیت تجارته عمده دارد در همین شهر است که تمام کاروانهای بین بخارا و هندوستان

منزل کرده و به تمام مملکت مال التجاره توزیع میشود .
 از خلم بیعد راه داخل در دره تنك رودخانه میشود بنا بگفته
 سیاحان دره بقدری تنك است که بین تخته سنگهای نیز و مرتفع بزحمت
 جا برای رودخانه و راه طرفین آن میماند حتی در يك جا فاصله بین
 تخته سنگ ها به چهل فوت میرسد از خلم تا سمنجان (سمنکان)
 دو روز راه حساب میکردند در قرن هفتم اسم شهر سمنکان (املائی
 چینی آن خلو - سی - مین - تیزیان است) در کتاب سیوان - تسان ذکر
 میشود و در اواخر قرن چهاردهم هم در دوره سفر تیمور به هندوستان
 بهمین اسم نامیده میشده در تاریخ اسفار تیمور قریه باسم غزنيك
 (حالیه غزنيغك) در راه بین خلم و سمنکان ذکر میشود که بفاصله
 ۱۵ میل انگلیسی از خلم واقع و در آنجا تنگنای دره وسعت یافته
 و بشکل دره بالنسبه وسیعتری که سبززار است درمیآید اما سمنکان
 محل وقوع این شهر بلا شك در جای قلعه ایبك بوده که در وسیعترین
 نقطه خلم واقع و دارای اهمیت سوق الجیشی بزرگی میباشد حوالی
 ایبك معروف به کثرت حاصلخیزی و تمام این محوطه دارای اشجار
 و باغات و در حومه آن آثار کثیری از یادگارهای دوره سیادت
 مذهب بودائی باقی مانده است یعنی مغاره هائی که زهاد و رهبانان
 کننده و بقعه هائی که برای حفظ استخوانها ساخته بودند شاهراه بزرگ
 از سمنکان و با ایبك بطرف شرق از طریق جبال واقع شده بود
 تا جائیکه با دره رود دیگر موسوم به آق سرای که ایندوره بمناسبت
 اسم شهر عمده این محل آب قندز نیز مینامند متصل میشد شهر
 بغلان در دره آق سرای بفاصله دو روز راه از سمنکان واقع شده

و امروزه نیز بهمان اسم برقرار میباشد در قرن هشتم دره خلم یعنی جبال بین سمنکان و بغلان و حوالی آن نقاط عرصه کارزار بین قتیبه و شاهزادگان تخارستانی واقع شده و شرح این جنگها را طبری مفصلاً تعریف کرده است (ج ۲ ص ۱۲۱۹ و بعد) در آندوره هم محل کوهستانی اشکمش بهمین اسمی که امروزه معروف است مذکور گردیده است از بغلان بعد از طی سه روز مسافت به اندراب میرسیدند که مستقیماً در پای سلسله عمده جبال هندوکش واقع و اهمیت تجارتی بزرگی داشته از جمله گردنه هائیکه سمت جنوبی هندوکش در حوضه هند و به دره پنجشیر که حالیه پنجشیر است میرود بعقیده کوستنکو^۱ کوتل خاواک از همه مناسبتر است دره پنجشیر مخصوصاً بواسطه معادن نقره که در آسیای وسطی اسلامی پر ثروت ترین معادن محسوب بوده و تا با امروز برقرار است معروف بوده شهر گریاب (بفاصله دو میل راه از اندراب) و شهر پنجشیر (بفاصله یکروز راه پائین تر) و شهر پروان و یا فروان (دو روز راه هم تا آنجا) که در نزدیکی محل ریختن رود غور بند به پنجشیر واقع و تا با امروز بهمین اسم مانده سه شهری بودند که در دره پنجشیر واقع شده بودند در نزدیکی پروان راه دو شعبه میشود: یک راه مستقیماً از طریق چاریکار و استالف رو به جنوب و بدره کابل و راه دیگر رو به جنوب غربی و مخالف جریان غور بند از پهلوئی قریه که بهمین اسم معروف و در اواخر قرن هشتم بتصرف اعراب در آمد به بامیان میرود راه دیگری هم از دره خلم به بامیان میرفت دره خلم در بالای

۱. Костенко, Туркестанский край, II, 190. (۱)

ایبک دوباره تنگ میشود و در این راه چند گردنه کوهستانی واقع شده و جنوبی ترین آنها آق رباط است که تا باهروز سرحد بین کابلستان و ترکستان افغان منسوب میشود جغرافیا نویسان قرن دهم فقط با عبارات مجمل و مختصری این راه را که از بلخ به بامیان میرفته ذکر میکنند ضمناً از بلخ تا شهر هادر شش روز و تا بامیان چهار روز حساب میکردند قریه هادر در حال حاضر هم دائر است و در نزدیکی آن خرابه های شهر قدیم نمایان میباشد ذکر اسم هادر میرساند که مقصود راهی است که از دره بلخ آب بدره خلم میرود و نه راه صعب تر که مخالف جریان بلخ و تا منابع آن میرفته در این راه دومی محل بند امیر بس جالب توجه است در اینجا رودخانه بواسطه سد های طبیعی که بشکل تخته سنگها واقع شده اند به ۵ و ۶ دریاچه مملو از هرگونه ماهی منقسم میشود محل مزبور در جزو اماکن متبرکه محسوب و زیارتگاه زوار است

و نیز از بلخ راهی از وسط خلم بطرف شرق و بدخشان و از آنجا به تبت میرفته یعنی به قسمت علیای شعب رود هند که تبتی هاسکونت داشتند شهر طالقان که تا باهروز بهمان اسم (طالخان) باقی است و در آن زمان بزرگترین شهر تخارستان بود در سر راه فوق واقع شده بوده در قرن دهم طالخان سه برابر کوچکتر از بلخ بود بعد ها اهمیت آن تنزل کرد و در سال ۱۸۳۷ عده خانه های شهر را سیصد الی چهارصد باب ذکر میکنند شهر در کنار یکی از شعب آق سرای واقع است مقدسی (۳۰۳) میگوید که دو شعبه نهر یعنی لابد دو شعبه از آمودریا از شهر میگذشته از خلم تا طالقان چهار روز راه حساب میکردند شهر

وروالیز (ولوالیز و ولوالیج هم مینویسند) در این راه واقع بود
شکی نیست که طالقان و همینطور وروالیز در دره آق سرا و شعبه های
آن واقع شده بودند و نیز از دره آق سرا راهی به اندراب و از آنجا
از طریق هندوکش امتداد دارد قندز که امروزه مهمترین شهر این دره میباشد
در قرن دهم وجود نداشت در دوره اسفار چنگیز خان یعنی در قرن
سزدهم قندز بعنوان پایتخت مملکت مخصوصی ذکر میشود در قرن
نوزدهم قندز شهر عمده مالک وسیع خان های ازبک بود که چند ولایت
واقع در طرفین آمو دریا را هم در قید اطاعت داشتند

از طالقان بعد از طی هفت روز راه بشهر عمده ولایت بدخشان
میرسیدند احتمال کلی دارد که شهر بدخشان در جای فیض آباد که امروزه
شهر عمده این ولایت است قرار گرفته بود یعقوبی جغرافیا نویسی قرن
نهم (۲۸۸) شهر جرم را در ولایت بدخشان که در این زمان هم برقرار
است آخرین شهر بلاد شرقی میداند که جزو بلخ و بر سر راه مملکت
نبت واقع شده بودند علاوه بر آن بدخشان در سر راه مستقیمی واقع
شده که از بلخ بشرق و از راه یامیر به ترکستان شرقی میرود بواسطه
پیچیدن رودخانه پنج در این قسمت و نظر بسختی راه در ساحل یمین
رودخانه حتی مرآوده بین ولایات واقع در ساحل یمین پنج معمولاً
از راه بدخشان صورت میگرفت

اما راجع با اهمیت خود ولایت بدخشان ایت^۱ آنجا را مملکت
سردسیر و فقیری نامیده که بواسطه نقصان اراضی قابل زراعت هیچوقت
نمیتواند ثروتمند بشود از طرف دیگر جغرافیایانویسان و سیاحان قرون

وسطی بدخشان را نه تنها بواسطه پول و معادن لاجوردش تعریف میکنند بلکه بواسطه خوبی آب و هوا و کثرت دره های آباد و مرغوب و مراتع بسیار عالی ثناخوان بدخشاند^۱ بدخشان کراراً دست بدست شده و بعمر خود تغییرات مهمی در سلسله سلاطین دیده است با اینحال در قرن نوزدهم حکمرانان بدخشان که ملقب به میر (امیر) بودند خود را از اولاد اسکندر کبیر دانسته و من باب دلیل این مدعا بعضی اشیائی از دوره تمدن یونان - باختر (مسکوکات و پیاله های نقره و غیره) نزد خود نگاه داشته بودند بدخشان آخرین ولایتی است از ولایات ساحل یسار پنج که در قرون وسطی تا یکدرجه در قید بستگی بلخ بودند ولایات واقع در سمت بمین آمودریا که تا این اواخر در جزو ملک خوانین بخارا داخل بودند ولی با بلخ نسبت به سمرقند و بخارا بوسیله راههای مناسب و سهل تری مربوط بودند از لحاظ تاریخ در مقدرات بلخ شریک بودند با وجود اهمیت تجارتي که بلخ دارا بوده معهدنا مقدسی جغرافیا - نویس اواخر قرن دهم (۴۰۲) آنجارا شهر ملالت آوری مینامد که در خارج شاهراه بزرگ واقع شده و این اشاره ظاهراً دلیل تنزل تجارت با هند میباشد

در قرن یازدهم در دوره غزنویان که بلخ یکی از پایتخت های سلطان محمود معروف گردید اهمیت مخصوصی کسب نموده هرچند که در سال ۱۰۰۶ مورد تهاجم و تخریب قراخانیان واقع گردید قبل از این واقعه رود آمو دریا مثل این زمان سرحد بین ترکستان و ممالک سی ایران اعلام شده بود ولی سلطان محمود بعد از غلبه به قراخانیان

ولایات واقع در سمت یسار رود خانه را که در جزو بلخ بودند به ممالک خود ملحق ساخت در نیمه قرن یازدهم بلخ بتصرف سلاجقه در آمد و سلاجقه ولایاتی را که در جزو بلخ بودند مستخر ساخته و هندوکش سرحد مملکتی بین متصرفات سلاجقه و غزنویان گردید در قرن دوازدهم که ملت کوهستانی غور در مرحله ترقی قدم گذارد و شرح آن ذیلا گفته آید بلخ هم بتصرف غور درآمد در زمان چنگیز خان شهر را خراب کردند و تا نیمه اول قرن چهاردهم بحال خرابی بود در این دوره هم مثل قرن یازدهم رود آمودریا سرحد بین ملک اولاد جغتای و اولاد هلاکو اعلام شد لیکن دیری نگذشت که سرحد را دوباره بهم زدند خوانین جغتای در قرن سیزدهم در بلخ و ولایات مجاور استحکام یافته بودند مورخین اسلام ترمیم و تجدید آبادی بلخ را به گبک خان جغتایی که در سال ۱۳۲۶ وفات یافت نسبت میدهند ولی ابن بطوطه (۳) که در سال (۵۸-۶۲) در سال ۱۳۳۳ در بلخ بود شهر را بحال خراب و ویران یافته بود در سال ۱۳۶۸ امیر حسین سلف تیمور به ترمیم قلعه هندوان که سابقاً ارك بلخ بود تصمیم گرفت اهالی شهر را جبراً بقلعه انتقال دادند بنحویکه شهر رو بخرابی گذاشت بعد از خلع حسین بنست تیمور در سال ۱۳۷۰ قلعه را خراب کردند و باهالی امر شد که بشهر قدیم عودت کنند در حوالی بلخ تیمور از امرا و سرکردگان جغتایی بیعت گرفت . در قرن پانزدهم شهر در جزو قلمرو آل تیمور داخل بود و بعد ها بین خوانین ازبک و شاهان ایران و مغولهای کبیر هند که در قرن هیجدهم دولت جدید التاسیس افغانستان جایگزین آن گردید مانده کشمکش بود ازبک ها اکثریت سکنه بلخ و ولایات شرقی و غربی آنرا تشکیل دادند